

نسخه قرآن حکیم برای درمان تفاخر

علیرضا کوهی*

چکیده

تفاخر یکی از بیماری‌های روانی و رذایل اخلاقی است که انسان امروز، برخلاف پیشرفت‌های مادی چشمگیر، بیش از گذشته به آن مبتلا شده است. از ابتدا که انسان احساس کرد چیزی دارد که دیگری ندارد و لذا احساس برتری کرد، صفت تفاخر در او به وجود آمد. این پژوهش با روش توصیفی تحلیلی انجام شده و در آن از قرآن کریم، تفسیرهای قرآن و کتاب‌های حدیث و اخلاق استفاده شده است. درمان تفاخر مقدماتی دارد. نسخه قرآنی تفاخر در دو بخش فردی و اجتماعی دسته‌بندی می‌شود. در نسخه فردی می‌توان به مطالبی چون ایمان به معاد، اندیشه در حساب و کتاب قیامت، یادآوری قدرت الهی و ضعف خویش، همچنین اندیشه در منشأ پیدایش خود اشاره کرد و نسخه اجتماعی آن شامل احسان به دیگران و تفکر در سرگذشت نیاکان است. این نوشتار در پی بررسی مفهوم‌شناسی تفاخر و ارائه نسخه قرآنی درمان آن است.

*- ارشد دانشگاه قم - پژوهشگر حوزه علمی قم و کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه قم.

واژه‌های کلیدی

قرآن حکیم، تفاخر، نسخه‌ی تفاخر، درمان فردی و درمان اجتماعی.

پیشینه‌ی بحث

پیش از این، مقالاتی چون «تفاخر در قرآن کریم» (آرام، ۱۳۸۳، ش ۳) و «تفاخر، بیرق پرزرق و برق جاهلیت» (رضوان‌شهری، ۱۳۸۳، ش ۵۸) نوشته شده و در برخی کتاب‌ها، مجله‌ها، روزنامه‌ها و سایت‌ها نیز مباحثی اخلاقی در این زمینه مطرح شده است؛ اما هیچ‌کدام از آثار موجود، به بحث کافی و وافی در درمان تفاخر از منظر قرآن کریم نپرداخته‌اند.

اهمیت و ضرورت طرح موضوع

پیشرفت همه‌جانبه‌ی انسان در عرصه‌های اقتصادی و صنعتی باعث شده است سطح رفاه و ثروت عمومی تا حد بسیار زیادی افزایش یابد؛ اما این یک روی سکه‌ی پیشرفت است. روی دیگر آن، تأثیرات اخلاقی و فرهنگی آن است که متأسفانه دغدغه‌ی چندم بشر امروزی است. برخی به جای آنکه از داشته‌های خود در جهت رسیدن به کمال استفاده کنند، آن را وسیله‌ای برای فخرفروشی و نمایش قدرت قرار می‌دهند و در پی آنند که از این طریق برای خود آبرو دست‌وپا کنند. البته این ویژگی مختص انسان امروزی نیست. از زمانی که انسان احساس تمایز و برتری با دیگران کرد، تفاخر در وجود او شکل گرفت؛ اما قدر مسلم است که امروزه، داشته‌های مادی انسان بیشتر و متنوع‌تر از گذشته است، لذا پرداختن به این موضوع ضد اخلاقی و درمان آن، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر دارد.

معناشناسی تفاخر

تفاخر از ریشه‌ی «فخر» به معنای فخر فروختن، خودبزرگ‌بینی، به‌خودبالیدن، خودستایی در صفات، (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۰: ۱۹۸ و ابن فارس، معجم



مقایس اللغة، ذیل واژه «فخر») مباحث به مکارم و مناقبی چون اصل و نسب و مانند آن و ادعای عظمت و بزرگی و شرافت در امور ذاتی یا خارج از ذات است. (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۹: ۳۸ و قرشی، ۱۳۶۸، ذیل ماده «فخر») برخی تفاخر را صرفاً مباحث به مسائلی خارج از ذات انسان، از قبیل مال و جاه و اولاد دانسته‌اند. (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴: ۳۷۶) «تَفَاخَرَ الْقَوْمُ» یعنی جمعیت بر یکدیگر فخر فروختند. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۰: ۱۹۹)

«فخور» کسی است که از روی خودبزرگ‌بینی و فخرفروشی و با انگیزه کوچک‌شمردن دیگران، (الجصاص، ۱۴۱۵، ج ۳: ۴۵۹) مناقب خود و دارایی‌های خدادادی‌اش (طبری، ۱۴۱۵، ج ۲۱: ۹۲) را برمی‌شمارد. فخر فروش یا متفرعن به کسی گفته می‌شود که می‌خواهد خود را جزء طبقه خاصی مانند اشراف، روشنفکران، مشاهیر یا هر طبقه خاص دیگری جا بزند. این واژه برابر «snob» (لغت‌نامه دهخدا، ذیل واژه «فخر») و مترادف متکبر، پرنخوت، بادسر، پرافاده و ظاهرپسند است.

تفاخر به معنای خودستایی است و خودستایی با واژه‌های مدح و تزکیه شناخته می‌شود. مدح در لغت به معنای ستایش (الفراهیدی، ۱۳۶۴: ۱۸۹) و ستایش به معنای نسبت دادن صفات و رفتار نیک به خود یا دیگران برای بزرگ‌داشتن است. تزکیه نیز پاکیزه نشان دادن خود است. تزکیه گاهی عملی و همان تهذیب نفس است و مطلوب، گاهی هم زبانی و همان خودستایی و تکبر است و نامطلوب. خودستایی در اصطلاح عبارت است از اینکه آدمی در مقام اثبات کمال و نفی نقص خود برآید که آن از نتایج عجب است. (نراقی، ۱۳۷۸: ۲۴۷)

تفاخر در قرآن و حدیث

در قرآن کریم، واژه «تفاخر» فقط یک بار در آیه ۲۰ سوره حدید، در وصف زندگی دنیا به کار رفته است؛ ولی هم‌خانواده آن یعنی «فخور»

چهار بار (نساء/۳۶؛ هود/۱۰، لقمان/۱۸ و حدید/۲۳) آمده است. (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۹: ۳۸) در آیات دیگری نیز تفاخر به کاررفته و نکوهش شده است؛ هرچند در آن‌ها صریحاً از تفاخر یا واژه‌های هم‌معنای آن استفاده نشده است. (برای نمونه: نک: کهف/۳۴؛ قصص/۷۹؛ سبأ/۳۴؛ زخرف/۵۱ و ۵۲؛ مریم/۷۳ و فصلت/۱۵). بنا به تفسیری معروف که سخنان امیرمؤمنان علیه السلام نیز آن را تأیید می‌کنند، (نهج البلاغه، خطبه ۲۲۱) واژه «تکائر» در سوره تکائر درباره همین صفت ناپسند نازل شده است. (طبرسی، ۱۳۶۰: ۸۱۲)

مشرکان بعد از اعمال حج با یادآوری فضایل و مناقب پدرانشان به مفاخره می‌پرداختند. (مراغی، بی تا، ج ۲: ۱۰۴) این سنت در میان اقوام دیگر نیز رواج داشته و در قرآن کریم، بارها از فخرفروشی اشراف قوم نوح، قوم عاد، فرعون، مترفان اقوام پیشین (ثروتمندان به خود وانهاده شده)، تفاخر اهل کتاب و مسلمانان بر یکدیگر و ... یاد شده است.

فخرفروشی به شرافت و بزرگی پدران و اصل و نسب و قبیله، در آیات و احادیث (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۲: ۳۲۸؛ محمدی ری شهری، ۱۴۱۶، ج ۳: ۲۳۸۱) بسیاری مذمت و نهی شده و آن را صفتی جاهلی دانسته‌اند. آیه شریفه ﴿فَإِذَا قُضِيَتْكُمْ مَنَاسِكُكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ...﴾ (بقره/۲۰۰) و آیه ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى...﴾ (حجرات/۱۳) برای نفی این فرهنگ جاهلی که هر ساله بعد از اعمال حج انجام می‌شد، نازل شده است. (مراغی، بی تا، ج ۲: ۱۰۴) برخی جدال در آیه ﴿لَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ﴾ (بقره/۱۹۷) را نیز تفاخر دانسته‌اند. (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۲: ۴۱۰)

در برخی روایات امامیه، «فسوق» در همین آیه به دروغ و تفاخر تفسیر شده است. (حرعاملی، ۱۴۲۶، ج ۹: ۱۰۹) رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجة الوداع، این کار را نهی فرمود. (مراغی، بی تا، ج ۲: ۱۰۴) این پدیده به قدری خطرناک است که



معصومان علیهم السلام در دعاهایشان از آن به خدا پناه برده‌اند و از او خواسته‌اند تا انسان را از ابتلای به آن نگه دارد. (صحیفه سجاده، ۱۳۸۶، دعای ۲۶)

براساس آیات قرآن، خودستایی و فخرفروشی پیامدهای زیادی دارد. این پیامدها به‌طور خلاصه عبارت‌اند از: کفر، انکار دعوت انبیا و معاد و غفلت از آن، (کهف/ ۳۶ و ۳۷؛ نساء/ ۳۶ و ۳۷ و تکوین/ ۲۱) محروم شدن از محبت خدا و نداشتن یارویاور در برابر خداوند و همراهی و دوستی شیطان، (نساء/ ۳۸؛ کهف/ ۴۳؛ قصص/ ۷۶ تا ۸۱ و لقمان/ ۱۸) رعایت نکردن حقوق دوستان، خویشاوندان، پدر و مادر، یتیمان، مسکینان و در راه ماندگان، (نساء/ ۳۶ و ۳۷) تحقیر مردم و بی‌اعتنایی به عزت و کرامت آن‌ها. (کهف/ ۳۴) البته یادآوری نعمت‌ها و احسان پروردگار، به‌خودی‌خود فخر نیست و قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾؛ (ضحیٰ/ ۱۱) «و اما نعمت پروردگارت را بازگو کن.»

از این‌رو، برخی فخر را دارای دو قسم باطل و غیرباطل دانسته‌اند و بیان صفاتی را که عقلاً و شرعاً پسندیده است، بدون خودستایی، تفاخر باطل نشمرده‌اند؛ (ابن عاشور، بی‌تا، ج ۲۷: ۴۰۲) زیرا چنان‌که پیش از این اشاره شد، فخر کسی است که از روی خودبزرگ‌بینی و فخرفروشی و با انگیزه کوچک‌شمردن دیگران، مناقب خود و دارایی‌های خدادادی‌اش را برمی‌شمارد؛ اما کسی که نعمت‌های پروردگار را برمی‌شمارد، شکور است، نه فخور. (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۳: ۷۱) یادآوری فضایی چون ایمان، تقوا، جهاد، همت بلند، وفای به پیمان، پافشاری در کرم و جوانمردی و برشمردن فضایل برای بیان حق و روشنگری، تفاخر ممدوح است و در روایات، نمونه‌هایی از این دست از ناحیه امامان معصوم علیهم السلام دیده می‌شود. (نک: نمازی شاهرودی، ۱۳۷۷: ۱۴۴)

مقدمات درمان

درمان رذایل اخلاقی زمانی میسر است که فرد مبتلا، واقعاً آن‌ها را رذیله بداند و درصدد درمان برآید؛ در غیر این صورت، درمان غیرممکن است. بنابراین اولین قدم درمان، این است که شخص فخر فروش دریابد که این خصلت، رذیلت است و باید درمان شود. قدم دوم این است که عامل و علت فخر فروشی شخص شناخته شود. بر اساس آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم‌السلام، علل و زمینه‌های تفاخر در چند زمینه خلاصه می‌شود: جهل، (تکثر ۱/۵) کم ظرفیتی و کوتاه فکری، (هود ۱۰/۱) گذراز گرفتاری و سختی و رسیدن به ناز و نعمت و آسایش، (هود ۱۰/۱) بی‌خردی، (کهف ۳۴/۱) یس ۷۷/۱، نک: نراقی، ۱۴۰۸، ج ۱: ۳۹۸ و نراقی، ۱۳۷۸: ۳۸۲) فراوانی مال و فرزند و خویشان و هواداران و قدرت، (فصلت ۱۵/۱) حسب و نسب و موقعیت اجتماعی، (کهف ۳۴/۱) زخرف ۵۱/۱ و سبأ ۳۵/۱) حمیت و تعصب (حجر ۴۱/۱. نک: نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ و صالحی، ۱۳۴۲، ج ۹: ۳۲۲) و حماقت و کم‌ارزشی. (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸، ج ۲۰: ۱۵۰)

در ابتدای درمان باید از انسان فخر فروش پرسید، چه چیزی دارد که او را به این خصلت ناپسند مبتلا کرده است؟ به آنچه خود دارد، مانند علم و جمال و قدرت و ثروت، مباحثات می‌کند یا به آنچه در دیگران است، مثل مباحثات به حسب و نسب و فضیلت خویشان و نزدیکان.

در حالت اول، باید به او فهماند که در بخش مهمی از آنچه دارد، هیچ نقشی نداشته است؛ مانند زیبایی که نشانی از قدرت خداوند متعال است و او هیچ نقشی در آن نداشته است. درباره دیگر دارایی‌ها چون ثروت و قدرت نیز باید بداند که اولاً او حمال است و برای بازماندگانش انبار می‌کند و دیگران می‌خورند و او حسابش را پس می‌دهد و این

جای فخرفروشی ندارد؛ ثانیاً تمام این‌ها در مقابل قدرت خداوند متعال هیچ است و درخور توجه نیست.

ریشه فخرفروشی، سبک‌سری و کوته‌بینی است. انسان باید برای خود متأسف باشد که دیگران هفتاد شهر عشق را گشته‌اند و مهر سکوت بر لب زده‌اند؛ ولی او اندر خم یک کوچه مانده و فضیلتی به دست نیاورده است.

این تنها مقدمه‌ای بود بر آنچه درصدد شرح آن هستیم؛ اما درمان تفاخر را به دو بخش فردی و اجتماعی می‌توان تقسیم کرد.

درمان فردی

داروی اول: به معاد و زندگی پس از مرگ ایمان بیاورید.

بعد از ایمان به وحدانیت خداوند، ایمان به زندگی پس از مرگ، اصل دوم عقاید اسلامی است. به دلیل اهمیت این مسئله مهم، خداوند در بسیاری از آیات، ایمان به خود را منوط به ایمان به روز قیامت می‌داند:

﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾؛ «نیکی این نیست که چهره‌هایتان را به جانب مشرق و مغرب کنید؛ بلکه نیکی (در) کسی است که به خدا و روز آخرت ایمان بیاورد.» (بقره/ ۱۷۷؛ همچنین ر. نک: طلاق/ ۲)

یکی از آثار ایمان به خدا و روز آخرت، احساس مسئولیت و امانتداری است و انسان این مطلب را در حالی بر دوش کشید که آسمان و زمین و کوه‌ها از آن سر باز زدند. (احزاب/ ۷۲) به واسطه این مسئله از هر کار کوچک و بزرگی، از انسان سؤال و به‌خاطر آن محاسبه و مجازات می‌شود؛ اگر کار خیر باشد، پاداش نیک و اگر کار شر باشد، پاداش بد دریافت خواهد کرد. (زلزله/ ۷ و ۸) همین امر انسان را از

نازیدن و تفاخر به داشته‌های محدود و زودگذر دنیوی خود بازمی‌دارد؛ چراکه آنچه دیر نپاید، دل‌بستگی را نشاید.

اما کسی که به خدا و روز آخرت ایمان ندارد، تلاش می‌کند تمام مقاصدش را در دنیا محقق سازد. او نَفَسِ زَنان به دنبال متاع دنیاست و حریصانه آن را جمع می‌کند و به شدت مانع رسیدن نعمت‌های الهی به مردم است و با آن بر مردم فخر می‌فروشد. معیارهای او با معیارهای دینی تفاوت دارد؛ در نتیجه مدام به نتایج منفی می‌رسد؛ زیرا از عالم پس از مرگ دور شده است. خداوند می‌فرماید:

﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ يَسْأَلُ أَيْانَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾؛ «بلکه انسان می‌خواهد در پیش روی خود فسق و فجور کند؛ بدین خاطر او سؤال می‌کند، چه زمانی روز قیامت می‌آید؟» (قیامت / ۵ و ۶)

و با این سؤال انکاری، قیامت را منکر می‌شود. این تصور جاهلی محدود، باعث تفاخر و سرقت و غارت و راهزنی می‌شود؛ زیرا همان‌طور که قرآن به تصویر می‌کشد، آن‌ها به روز قیامت و جزا و پاداش ایمان ندارند:

﴿وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾؛ «و گفتند حیاتی جز زندگی دنیا وجود ندارد و ما (هرگز) مبعوث نخواهیم شد.» (انعام / ۲۹)

چنین انسان‌هایی وقتی متوجه شوند، برخلاف لذت‌های زودگذر و آرزوهای بی‌پایانشان، سختی‌ها و شداید دنیا افزایش می‌یابد، امید به آینده را از دست می‌دهند. وقتی آنان مسئولیتی در عالم پس از مرگ ندارند، احساس پوچی می‌کنند و مانعی برای خلاصی از این دنیا حس نمی‌کنند.

تفاخر نیز مانند دیگر صفات زشت و نکوهیده، زائیده بی‌ایمانی یا ضعف ایمان به معاد است. کسی که به روز جزا ایمان دارد و همواره به یاد مرگ و قیامت است (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲) و به این حقیقت ایمان دارد که عزت و افتخار و زینت و نعمت دنیا رو به زوال است، (شیخ



صدوق، ۱۴۱۶: ۴۸۳) نفس خویش را آلوده هواهای نفسانی نکرده، با فخرفروشی به دیگران، نامه اعمال خود را سیاه نمی‌کند. از این رو، در روایت آمده است که اهل آخرت از مفاخره با اهل دنیا دست شسته‌اند. (حرانی، ۱۴۰۴: ۱۵۶) خداوند متعال در نکوهش فخرفروشان می‌فرماید:

﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾؛ «چنان نیست (که شما خیال می‌کنید)؛ اگر علم‌الیقین به دست آورید (افزون طلبی شما را از خدا غافل نمی‌کرد)، قطعاً جهنم را خواهید دید.» (تکواثر / ۵ و ۶۵ و ۶)

اگر به علم‌الیقین، حقیقت امر را ببینید، از فخرفروشی به زیادی نفرات بازداشته می‌شوید. همانا ایمان به آخرت و اندیشه در ناپایداری متاع دنیا، توجیه‌کننده رفتار انسان به سوی خیر است و هیچ قانونی از قوانین بشر نمی‌تواند رفتار انسان را همانند ایمان به آخرت، راست و متعادل گرداند. (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۲۷: ۲۵۵)

در پذیرش روز جزا، سعه صدر و نیروی ایمان و پایداری در سختی‌ها و مصیبت‌ها به خاطر اجر و ثواب اخروی دیده می‌شود. او می‌داند آنچه نزد خداست، بهتر و ماندگارتر است؛ (قصص / ۶۰ و نحل / ۹۶) لذا فخرفروشی به مادیات دنیوی برای او بی‌ارزش است.

داروی دوم: در این نکته بیندیشید که حساب و کتابی هست.

پس از آنکه به اثر درمانی ایمان آوردن به معاد اشاره شد، بیشترین تکیه و تأکید بر موضوع اندیشه و توجه به حساب و کتاب قیامت است. از جمله کارکردهای روحی‌روانی که قرآن برای ایمان به مسئله حسابرسی و ارزیابی در رستاخیز بیان می‌کند، خوف بندگان از خدا و حسابرسی روز جزاست. خداوند می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾؛ «کسانی هستند که تبلیغ رسالت‌های الهی می‌کنند و تنها از

او می ترسند و از هیچ کس جز خدا بیم ندارند و همین بس که خداوند حسابگر (و پاداش دهنده اعمال آنها) است.» (احزاب/۳۹)

نگرش حسابرسی، چه از جانب خود و چه از سوی دیگری و اینکه انسان پس از مرگ باید در برابر تک تک کردارش پاسخگو باشد و هیچ از سرنوشتش باخبر نیست، (صالحی، ۱۳۴۲، ج ۹: ۳۷۰) موجب می شود انسان همواره از بازخواست شدن دل نگران باشد و اعمال و تصمیمات خویش را به درستی انجام دهد و بر پایه موازین پذیرفته شده عمل کند.

از دیگر کارکردهای روحی و روانی ارزیابی و حسابرسی می توان به مسئله تقوا و ایجاد زمینه مناسب برای رشد آن در انسان اشاره کرد. آنکه باور دارد خداوند تمام تصمیمات و اعمال ظاهری و باطنی او را ارزیابی و داوری می کند و اعمالش با میزان حق سنجیده می شود، تقوا پیشه می کند. تقوا یعنی بازداشتن خود از هر اندیشه و کرداری که خارج از چارچوب های پذیرفته شده الهی است. بنابراین می توان باور حسابرسی در روز رستاخیز و حتی در دنیا را عامل مهمی در ایجاد بستر مناسب برای تقوای الهی دانست. از این رو خداوند می فرماید: از خدا تقوا پیشه کنید؛ زیرا خداوند حسابرس سریعی است و با سرعت، هر چیزی را ارزیابی و داوری می کند. (مائده/۴)

در محاسبه نفس نیز این حالت روحی و روانی در انسان پدید می آید. درحقیقت، ایمان به حسابرسی و باور به آن، سبب توجه و مواظبت بیشتر آدمی در اصلاح خود می شود و انسان می کوشد همواره خود را کنترل کند و به اصلاح اموری اقدام کند که هنگام داوری، نادرستی و فساد آن را درک کرده است. خداوند می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، بر شماست که خود را مراقبت و مواظبت کنید؛



هرگاه هدایت شدید، کسی که گمراه است به شما آسیب و زیانی نمی‌رساند.» (مائده/۱۰۵)

بازدارندگی انسان از فخرفروشی و دوری از تکاثر و ثروت‌اندوزی، از دیگر کارکردهای اجتماعی است که قرآن برای حسابرسی برمی‌شمارد. سوره مبارکه تکاثر به کسانی هشدار می‌دهد که به داشته‌های مادی خود بر یکدیگر فخر می‌فروشند و این رذیله را ناشی از آن می‌داند که آن‌ها به حسابرسی روز قیامت ایمان ندارند و نمی‌دانند که روزی در محضر خداوند متعال برای نعمت‌هایی بازخواست خواهند شد که به آنان داده شده است. (تکاثر/۸) امیرالمؤمنین علیه السلام به بازاریان بصره فرمودند:

«ای بردگان دنیا و مزدوران اهل آن، وقتی چنین باشد که روز را به سوگند در معاملات بگذرانید و شب در بستر خواب بیارامید و در خلال این دو کار از اندیشه درباره آخرت غافل شوید. پس چه وقت توشه آخرت تحصیل می‌کنید و چه زمانی درباره معاد می‌اندیشید؟» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹)

علامه طباطبایی رحمته الله علیه معتقد است در قیامت، بیشتر درباره مسائل عمومی و اجتماعی از انسان بازخواست می‌شود. انسانی که باورهای نادرست و شرک آلود داشته باشد و اصل توحید را نپذیرد، به درستی عمل نمی‌کند. از این رو می‌توان میان مسائل اعتقادی و مسائل اجتماعی نیز پیوندی ناگسستنی برقرار کرد. (علامه طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲۰: ۵۹۹) به‌رحال با توجه به آیات قرآن، بازخواست از نیت‌ها و ملکه‌های نفسانی انسان (بقره/۲۸۴) و فراگیری بازخواست و محاسبه، (انعام/۵۲) از جمله مسائلی است که نمی‌توان بدان بی‌توجه بود. در روایات آمده است که دوری از تفاخر، از نشانه‌های اهل تقواست. (فتال نیشابوری، بی‌تا: ۴۴۴) خلاصه این درمان را امیرالمؤمنین علیه السلام چنین فرموده‌اند:

«فخرفروشی را واگذار و تکبر را فروریز و گور خویش را به یاد آر که بی‌گمان گذارت بر آن است و برحسب عمل خویش جزا می‌یابی و

چنان که کشته‌ای درو می‌کنی ... دیگر نه از فخر فروشی‌ها و زاد و ولدها اثری هست، نه از دیدارها و همسایگی‌ها خبری.» (نهج البلاغه، حکمت ۳۹۸)

داروی سوم: درباره قدرت خداوند بیندیشید.

این مطلب که خداوند قادر مطلق است و بر هر چیزی تسلط بی‌چون و چرا دارد، به معنای آن است که خداوند هنگامی که چیزی را بخواهد و وعده آن را بدهد، قادر به انجام آن است و بی‌هیچ تخلفی، آن چیز تحقق خواهد یافت. بنابراین، طبق آیات الهی، وعده و وعیدهای خداوند به‌طور قطع تحقق می‌یابد. (کهف/۳۹ و نور/۴۵)

قدرت خداوند بر رساندن نفع و ضرر و باور آدمی به چنین قدرتی، مقتضی آن است که آدمی تسلیم خداوند باشد و هیچ‌گاه برخلاف آموزه‌های او عمل نکند. (انعام/۱۴ و ۱۷ و ۷۱) براساس روایات، توجه به توحید در ذات و صفات و ناتوانی و مغلوب‌بودن انسان و سایر موجودات در برابر ذات پروردگار، انسان را از تفاخر بازمی‌دارد. (صالحی، ۱۳۴۲، ج ۹: ۳۶۹ تا ۳۷۳). خداوند تصریح می‌کند که قدرتش بر دفع ضرر و جلب منفعت، وی را شایسته آن کرده است تا معبود بندگان شود. (مائده/۷۶)

توجه به قدرت بی‌پایان الهی موجب می‌شود آدمی خود را از هرگونه تفاخر و خودبزرگی بینی حفظ کند و راه استکبار را در پیش نگیرد. مهم‌ترین کارکردها و آثاری که می‌توان برای توجه انسان به قدرت مطلق الهی و باور به آن بیان داشت، رهایی از دام غرور، اجتناب از شرک در عبادت و غیرعبادت، توسل و توکل به خدا، تفویض امور به خداوند، مراعات حال ناتوانان، کمک به مستمندان برای جلب محبت الهی و مانند آن است. (نک: کهف/۳۲ تا ۳۹؛ بقره/۱۴۸ و ۱۶۵ و فصلت/۱۵) خداوند متعال دلیل تفاخر و گردنکشی قوم عاد که خود را قدرتمند می‌پنداشتند، بی‌توجهی به قدرت نامتناهی خویش معرفی



می‌کند: ﴿فَأَمَّا عَادُ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوْ لَمْ يَرَوْا
 أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً﴾؛ «اما قوم عاد (به این علت نابود شدند که)
 در زمین به ناحق تکبر و تفاخر می‌کردند و به قدری به خویشتن مغرور بودند که
 می‌گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است؟! آیا آنان ندیدند (و نمی‌دانستند)
 خدایی که آن‌ها را خلق کرد، قدرتمندتر از آن‌هاست؟» (فصلت/۱)

آنان به قدری متکبر بودند که حتی نمی‌خواستند، بنگرند خدا از آنان
 نیرومندتر است. بنابراین، بی‌توجهی به قدرت نامتناهی خداوند، عامل
 تفاخر و گردنکشی قوم عاد شد. این بدان معناست که توجه به قدرت
 مطلق خداوند و باور به آن، مانع خودشیفتگی انسان می‌شود. در این حال
 است که انسان، خود و داشته‌های خود را حقیر می‌بیند و از فخرفروشی
 به آن دور می‌شود. علی بن ابی طالب علیه السلام می‌فرماید:

«هر عزتمندی غیر از خدا ذلیل است؛ هر نیرومندی جز پروردگار
 ضعیف است؛ هر مالکی غیر از خدا مملوک خواهد بود؛ هر عالمی جز
 خدا دانش‌آموز و متعلم است و هر قدرتمندی غیر از خدا عاجز است.»
 (نهج البلاغه، خطبه ۶۵).

بدیهی است چنین دیدگاهی به خود و خدا و جهان هستی، ریشه غرور و
 نخوت و تفاخر به داشته‌ها را که معلول همان غرور و نخوت است، می‌خشکاند.

داروی چهارم: به منشأ پیدایش خود بیندیشید.

معیار ارزش‌ها در فرهنگ‌های مختلف، متفاوت است و گاه
 ارزش‌های کاذب جای ارزش‌های راستین را می‌گیرد. گروهی ارزش
 واقعی خویش را در انتساب به قبیله‌ای معروف و معتبر می‌دانند و گروه
 دیگری مال و ثروت و داشتن کاخ و خدم و حشم و مانند آن را ارزش
 می‌دانند و دائماً برای کسب آن تلاش می‌کنند. درحالی که جمع دیگری
 مقامات رفیع اجتماعی و سیاسی را معیار شخصیت می‌دانند. به همین

ترتیب، هر گروهی در مسیری گام برمی‌دارد و به ارزشی دل‌می‌بندد و آن را معیار می‌شمارد.

اسلام بر تمام این‌ها خط بطلان کشیده و ارزش واقعی انسان را در صفات ذاتی او، به‌ویژه پرهیزکاری (حجرات/۱۳) و تعهد و پاکی می‌داند و حتی برای مسائل مهمی چون علم و دانش، اگر در مسیر ایمان و تقوا و ارزش‌های اخلاقی قرار نگیرد، اهمیتی قائل نیست. روزی رسول خدا ﷺ ضمن خطبه‌ای فرمودند:

«ای مردم! خداوند از شما ننگ جاهلیت و تفاخر به پدران و نیاکان را زدود. مردم دو گروه بیش نیستند: نیکوکار و باتقوا و ارزشمند نزد خدا یا بدکار و شقاوتمند و پست در پیشگاه حق. همه مردم فرزند آدمند و خداوند آدم را از خاک آفرید. چنان‌که می‌گوید: ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا شناخته شوید. از همه گرامی‌تر نزد خداوند، کسی است که از همه پرهیزگارتر باشد، خداوند دانا و آگاه است.» (تفسیر قرطبی، ذیل تفسیر آیه ۱۳ سوره حجرات).

قرآن کریم به بیان اصل و ریشه انسان اشاره می‌کند (حجرات/۱۳) که آفرینش از یک زن و مرد است و این همان بازگشت نسب انسان‌ها به آدم و حواست؛ بنابراین چون همه از ریشه واحدی هستند، نباید به نسب و قبیله خود بر یکدیگر فخر فروروشند. اگر خداوند برای هر قبیله و طایفه‌ای ویژگی‌هایی قرار داده، برای حفظ نظم زندگی اجتماعی مردم است؛ چراکه این تفاوت‌ها سبب شناسایی آن‌هاست. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۲: ۱۹۷)

قرآن مجید بعد از آنکه بزرگ‌ترین مایه مفاخره عصر جاهلی یعنی نسب و قبیله را نفی می‌کند، معیار واقعی ارزش را پرهیزکاری معرفی می‌کند. (حجرات/۱۳) پیامبر اکرم ﷺ در روز فتح مکه فرمودند:



«ای مردم! به درستی که خدای تعالی نخوت جاهلیت و تفاخر به پدران را از شما گرفت. آگاه باشید که شما همه از [نسل] آدم هستید و آدم از خاک است. به درستی که بهترین بنده خدا، بنده‌ای است که تقوا را شعار خود سازد.» (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۸: ۲۴۶)

حال از منظری دیگر به این موضوع می‌نگریم. در احادیث، از جهل به عنوان بدترین نوع فقر، (برقی، ۱۳۲۶، ج ۱: ۱۷) دشمن آدمیان و (همان: ۱۹۴) ذُلّ (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۲۶) و ظلمت (همان: ۲۹) یاد شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حتی عبادت‌های جاهل را در مرتبه‌ای پایین‌تر از کارهای معمولی فرد عاقل می‌داند. (برقی، ۱۳۲۶، ج ۱: ۱۹۳) جهل انسان به آغاز پیدایش و خلقت، سبب ایجاد روحیه تفاخر و خودستایی می‌شود؛ لذا قرآن کریم، جهل و غفلت را از عوامل مهم تفاخر برشمرده و با یادآوری چگونگی آفرینش انسان و ضعف‌های او، راه‌های ریشه‌کن کردن این رذایل اخلاقی را بازگو کرده است. (تکاثر/۱-۷)

قرآن مجید برای درهم‌شکستن این تفاخر و تکاثر، سرگذشت اقوام پیشین را در آیات مختلف بازگو می‌کند. در آیات قرآن آمده است که با وجود امکانات و قدرت فراوان، چگونه برخی اقوام با پدیده‌هایی چون باد و صاعقه و زلزله و آب و گاه پرندگان کوچک نابود شده‌اند.

خودآگاهی نیز نقشی اساسی در درمان تفاخر دارد. این خودآگاهی با تفکر در منشأ خلقت بشر به دست می‌آید. درک این حقیقت که انسان از پست‌ترین چیز یعنی خاک و نطفه آفریده شده (نراقی، ۱۴۰۸، ج ۱: ۳۹۹) و سرانجام به پست‌ترین چیز یعنی مردار بدل می‌شود، (برقی، ۱۳۲۶، ج ۱: ۲۴۲) تأثیر به‌سزایی در درمان تفاخر دارد. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«ما لبانِ آدمٍ و الفخر أوله نطفةٌ و آخره جيفةٌ لا يرزقُ نفسه و لا يدفعُ حنْفَه»؛ آدمی را چه جای فخر فروشی که در آغاز نطفه‌ای است و در

پایان لاشه‌ای. به خویش روزی‌رسان نیست و در رویارویی با مرگ، کمترین ایستادگی نتواند. (نهج‌البلاغه، حکمت ۴۵۴)

از آیه ۳۶ سوره نساء: ﴿انَّ اللّٰهَ لَا یُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا﴾ چنین برداشت می‌شود که یکی از عوامل بروز تفاخر، تکبر و خودپسندی است و صفت مقابل تکبر، تواضع است. در آیات قرآن به تواضع در مقابل دیگران سفارش شده است (لقمان/۱۸) که تکبر را از بین می‌برد و این، سبب ریشه کن شدن تفاخر می‌شود. به عبارت دیگر، برای درمان تفاخر باید عامل آن را از بین برد. خودپسندی و تکبر که از عوامل تفاخر است، با تواضع از بین می‌رود. پس تواضع، به صورت غیرمستقیم داروی تفاخر است. تواضع نیز محصول اندیشه در منشأ خلقت آدمی است، از این رو با درمان تفاخر همانند است.

درمان اجتماعی

تفاخر همان‌طور که از معنای لغوی آن آشکار است، در ارتباط با دیگران حاصل می‌شود و موضوعی صرفاً فردی نیست. بنابراین، بخشی از درمان آن را باید در ارتباط میان فخر فروش با دیگران جستجو کرد. به همین دلیل است که نوع رابطه فخر فروش با دیگران باید اصلاح شود تا برنامه درمانی او کامل شود. بر این اساس، منظور از درمان اجتماعی، تصحیح برخی رفتارهای فخر فروش در مواجهه با دیگران است.

داروی اول: احسان کنید.

در قرآن کریم، «احسان» در سه معنا به کار رفته است: ۱. تفضل و نیکی به دیگران؛ (بقره/۸۳ و نساء/۳۶). ۲. انجام کارها به نیکوترین و کامل‌ترین شکل؛ (نساء/۶۲). ۳. انجام اعمال و رفتار صالح. (بقره/۱۹۵)

احسان، عملی اجتماعی و اعتقادی و اخلاقی است. هر انسان ذاتاً سالمی اهل احسان و نیکوکاری است. خداوند در قرآن از مسلمانان



خواسته است در نیکی و نیکوکاری به یکدیگر کمک کنند و خیر و نیکی را در جامعه رواج دهند. (مائده/۳) در اندیشه اجتماعی اسلام، احسان در جامعه به دو دلیل اهمیت دارد:

۱. احسان زمینه‌های نابودی جامعه را از بین می‌برد. خداوند در قرآن امر به انفاق و احسان می‌کند؛ (بقره/۱۹۵) چراکه فقر، یکی از دلایل نابودی جامعه است؛ ولی احسان و انفاق مانع فقر و فروپاشی جامعه می‌شود؛

۲. احسان، دوستی و محبت را در جامعه بیشتر می‌کند؛ در نتیجه، تنش‌ها و اختلاف‌ها و درگیری‌ها را از بین می‌برد. (نک: بقره/ ۱۷۸ و ۲۲۹؛ توبه/ ۱۰۰ و الرحمن/ ۶۰)

در فرهنگ قرآنی، احسان به دیگران، به‌ویژه به نزدیکان، یکی از موانع تفاخر معرفی شده است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَ بِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْجَارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَأُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالاً فَخُوراً﴾ (نساء/۳۶)

شاهد این مثال، عبارت پایانی آیه است که می‌فرماید: «خداوند افراد متکبر و فخر فروش را دوست ندارد.» خداوند با این جمله هشدار می‌دهد که هر کس از فرمان خدا سرپیچی کند و به دلیل تکبر، از رعایت حقوق خویشاوندان و پدر و مادر و یتیمان و مسکینان و در راه‌ماندگان و دوستان سر باز زند، محبوب خدا و مورد لطف او نیست و آن کس که مشمول لطف او نباشد، از هر خیر و سعادت محروم است.

نتیجه اینکه، یکی از ویژگی‌های اهل تفاخر آن است که به دیگران احسان نمی‌کنند؛ درحالی که یکی از راه‌های درمان تفاخر، احسان به دیگران است؛ زیرا اهل تفاخر معمولاً بخیل و به شدت دل‌بسته مال دنیا هستند و احسان برای آن‌ها بسیار دشوار است، پس برای احسان کردن باید بر تمایلات نفسانی خود پا بگذارند و این کار باعث می‌شود از تفاخر فاصله بگیرند. (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۵۶۰) شاید آیه زیر به این مطلب اشاره داشته باشد:

﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾؛ «اگر احسان و نیکی کنید، به خود احسان کرده‌اید و اگر بدی کنید، به خود بدی کرده‌اید.» (اسراء/۷)

قارون، نمونه بارز قرآنی بخل است. (قصص/۷۶ و ۷۷) نمونه دیگر، بخل باغدارانی است که به گمان اینکه بخش زیادی از درآمد باغشان به جیب فقرا می‌رود، تصمیم گرفتند یک روز صبح زود، پیش از آنکه فقرا باخبر شوند، تمام محصول خود را چیده و منتقل کنند. این گونه بود که خداوند آن‌ها را به دلیل این بخل به سختی مجازات کرد و شب‌هنگام باغ آن‌ها سوخت و به خاکستر تبدیل شد. (قلم/۱۷-۳۲)

چنان که ذکر شد، نقطه مقابل بخل که می‌تواند تفاخر ناشی از آن را از بین ببرد، احسان و انفاق به دیگران است. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به نقش درمانی احسان و انفاق چنین اشاره کرده است:

«صَدَقَةٌ مُسْلِمَانٍ مُوجِبٌ لِمُوجِبِ افْتِزَائِهِ عَمْرٌ شَدِيدٌ، بَلَا رَا مِنْ اِنْسَانٍ دَوْرٌ مِیْ کُنْد. خَدَاوَنْد مَتَعَال نِیْز بَه وَاسَطَةُ صَدَقَه وَ اِنْفَاق، فَخْر وَ کِبْر رَا اَز اِنْسَان دَوْر مِیْ کُنْد.» (متقی الهندی، ۱۴۰۹، ج ۶: ۳۶۱)

داروی دوم: در عاقبت دیگران بیندیشید.

تاریخ ابزاری برای شناخت سنت‌های الهی است؛ سنت‌هایی که بر کل تاریخ بشر حاکمیت دارد و تخلف‌ناپذیر است و باید از آن عبرت گرفت. قرآن کریم با بازگو کردن داستان برخی از امت‌های گذشته، درس‌های بزرگی به انسان می‌دهد. تمام قصه‌های قرآن حق است. قرآن سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد، بلکه تصدیق‌کننده کتاب‌هایی است که پیش‌روی خود دارند. قرآن کریم انسان را به سیر در زمین دعوت می‌کند تا فرجام پیشینیان را بنگرد و از آن عبرت آموزد: ﴿سَیْرُوا فِی الْاَرْضِ فَاَنْظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلُ کَانَ اَکْثَرُهُمْ مُشْرِکِیْنَ﴾؛ «در زمین سیر کنید. پس بنگرید عاقبت کسانی که قبل (از شما) بودند چگونه شد؛ اکثر آن‌ها مشرک بودند.» (یوسف/۱۱۱)



در فرهنگ قرآن، سیر در زمین به معنای جهان گردی بی هدف نیست؛ بلکه به معنای پندگیری و عبرت آموزی و شناخت نشانه‌های خداوند و آگاهی از قدرت او و بررسی اتفاقات تاریخی گذشتگان است. این دعوت، اهداف مقدسی را دنبال می‌کند؛ اهدافی مانند بیداری قلب‌ها، درک سرانجام دردناک پیشینیان در عین توانگری و ثروتمند بودن آن‌ها، درک سرانجام گناهکاران و دروغگویان و بالاخره درک چگونگی و عظمت خلقت و دیدن شگفتی‌های آن. (برای نمونه: یوسف / ۹؛ حج / ۴۶؛ محمد / ۱۰؛ غافر / ۸۲ و عنکبوت / ۲۰).

خداوند متعال توجه به سرگذشت پیشینیان و عبرت گرفتن از آن را یکی از موانع تفاخر معرفی می‌کند و در نقل داستان قارون و دلیل تفاخر او می‌فرماید: ﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَوْ لَمْ يَعْلَمِ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرَ جَمْعًا وَلَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ﴾؛ «قارون گفت: این ثروت را به وسیله دانشی که نزد من است به دست آورده‌ام. آیا او نمی‌دانست که خداوند اقوامی را پیش از او هلاک کرد که نیرومندتر از او بودند؟ (و هنگامی که عذاب الهی فرا رسد) مجرمان از گناهانشان سؤال نمی‌شوند.» (قصص / ۷۸)

استفهام این آیه، از نوع توییحی بوده و پاسخی است به این کلام قارون که آنچه دارم، تنها و تنها به دلیل کاردانی‌ام به من داده شده است. او تصور می‌کرد تنها چیزی که سبب کسب و حفظ مال و ثروت او شده، علم و کاردانی اوست. باینکه او می‌داند در قرون گذشته، افرادی کاردان‌تر و نیرومندتر و مال‌اندوزتر از او بودند که خدم و حشم بیشتری هم داشتند و به آن تفاخر می‌کردند؛ ولی خداوند به‌همین جرم آن‌ها را هلاک کرد. اگر تنها علت کسب مال، علم باشد و فضل و احسان خدا هیچ نقشی نداشته باشد، اقوام گذشته نباید هلاک می‌شدند و آن علم و مهارت باید آنان را از هلاکت نجات می‌داد و اطرافیان، آنان را یاری

می کردند. حال آنکه نه علمشان به دردشان خورد، نه اموالشان و نه اطرافیانشان. (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۶: ۱۱۴)

ذکر داستان قارون که نماد تفاخر است و دارایی هایش نتوانست او را نجات دهد و اشاره به عاقبت گذشتگانی که متمکن و متفاخر بودند، ولی دارایی و قدرت آن‌ها که از قارون هم بیشتر بود، به دردشان نخورد، برای آن است که دیگران در عاقبت آن‌ها بیندیشند، عبرت گیرند، باد غرورشان فروکش کند و از فخر فروشی دست بردارند.

در داستان قوم عاد که از روی تفاخر می گفتند: ﴿مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً﴾؛ «چه کسی از ما نیرومندتر است؟» (فصلت/۱۵) سرانجام تندبادی در روزهای شوم و پرغبار بر آن‌ها فرستاده شد و چنان آن‌ها را از زمین بلند می کرد و بر زمین می کوبید که همچون تنه درختان خرمایی بودند که از ریشه کنده می شدند. (قمر/۱۹ و ۲۰)

امیر مؤمنان علی علیه السلام بر داستان اخلاقی هشداردهنده قوم عاد انگشت گذارده و می فرماید:

«در این دنیا از کسانی پند گیرید که می گفتند چه کسی از ما نیرومندتر است؟ اما همان‌ها را به سوی قبرهایشان حمل کردند، درحالی که اختیاری از خود نداشتند و درون قبرها وارد شدند، درحالی که میهمان ناخوانده‌ای بودند. در دل سنگ‌ها و از خاک کفن‌ها و از استخوان‌های پوسیده همسایگان، خانه‌های قبر برای آنان ساخته شد!» (نهج البلاغه، خطبه ۱۱۱)

نتیجه

برآیند نهایی آنچه در این نوشتار بدان اشاره شد، عبارت است از:

۱. قدم‌های اولیه درمان تفاخر عبارت‌اند از اینکه اولاً فرد مبتلا به آن، واقعاً تفاخر را رذیله بداند و درصدد درمان آن برآید؛ ثانیاً عامل و علت فخرفروشی شخص شناخته شود؛

۲. نسخه قرآنی تفاخر را می‌توان در دو بخش داروهای فردی و اجتماعی پیچید. داروهای فردی شامل ایمان به معاد و تفکر در حسابرسی قیامت و قدرت خداوند و ضعف خویش و داروهای اجتماعی شامل احسان به دیگران و اندیشه در سرگذشت دیگران است؛

۳. تفاخر زائیده بی‌ایمانی یا ضعف ایمان به معاد است. کسی که به زندگی پس از مرگ اعتقاد دارد، نفس خویش را به هواهای نفسانی آلوده نکرده، نامه اعمال خود را با فخرفروشی سیاه نمی‌کند؛

۴. بازداشتن انسان از فخرفروشی و بالیدن به داشته‌ها در مقابل دیگران و دوری از مال‌اندوزی و ثروت‌اندوزی، از کارکردهای روانی است که قرآن برای حسابرسی برمی‌شمارد؛

۵. توجه به مالکیت مطلق خداوند در آفرینش و حقارت انسان در مقابل قدرتش، باعث می‌شود داشته‌های ظاهری خود را نادیده بگیریم و از مفاخره به آن دوری گزینیم. خودآگاهی نقشی اساسی در درمان تفاخر دارد که با تفکر در منشأ خلقت انسان به دست می‌آید؛

۶. احسان به دیگران برای فخرفروش بخیل، بسیار دشوار است؛ پس برای احسان کردن باید بر تمایلات نفسانی خود پا بگذارد تا از تفاخر فاصله گیرد؛

۷. قرآن کریم، دیگر داروی اجتماعی تفاخر را اندیشه در سرگذشت دیگران و عبرت گرفتن از آن می‌داند.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، تهران: نشر رامین، مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ۱۳۷۹.
۳. صحیفه سجادیه، ترجمه: ابوالحسن شعرانی، تهران: پیام حق، ۱۳۸۶.
۴. آرام، محمد، «تفاخر در قرآن کریم»، مجله اندیشه صادق، ش ۱۵، تابستان ۱۳۸۳.
۵. ابن ابی الحدید. شرح نهج البلاغه، به کوشش محمد ابوالفضل، داراحیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۸ق.
۶. ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحریر و التنویر، بی جا، بی نا.
۷. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، تحقیق عبدالسلام هارون، قم: دارالکتب العلمیه، بی تا.
۸. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۳، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴.
۹. برقی، ابن خالد، المحاسن، به کوشش حسینی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۲۶.
۱۰. الجصاص، احکام القرآن، به کوشش عبدالسلام محمد، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵.
۱۱. حرانی، حسن بن شعبه، تحف العقول، به کوشش غفاری، قم: نشر اسلامی، ۱۴۰۴.
۱۲. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، قم: نشر اسلامی، ۱۴۲۶.
۱۳. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
۱۴. راغب اصفهانی، محمد حسین، مفردات الفاظ القرآن الکریم، ترجمه: غلامرضا خسروی، ج ۲، تهران: مرتضوی، ۱۳۷۴.

۱۵. رضوان شهری، علی، «تفاخر بیرق پرزرق و برق جاهلیت»، *مبلغان*، ش ۵۸، تابستان ۱۳۸۳.
۱۶. سیدقطب، فی ظلال القرآن، ترجمه: مصطفی خرم دل، تهران: احسان، ۱۳۷۸.
۱۷. صالحی مازندرانی، شرح اصول کافی، تهران: مکتبه الاسلامیه، ۱۳۴۲.
۱۸. صدوق، ابوجعفر محمدبن علی، الخصال، به کوشش غفاری، قم: نشر اسلامی، ۱۴۱۶.
۱۹. طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مترجم، محمدباقر موسوی همدانی، چ ۵، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۳۷۴.
۲۰. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چ ۱، تهران: فراهانی، ۱۳۶۰.
۲۱. طبری، محمدبن جریر، جامع البیان، به کوشش صدقی جمیل، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۵.
۲۲. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، چ ۳، تهران: کتاب فروشی مرتضوی، ۱۳۷۵.
۲۳. فتال نیشابوری، روضه الواعظین، به کوشش سیدمحمد مهدی، قم: الرضی، بی تا.
۲۴. الفراهیدی، خلیل بن احمد، العین، قم: دار الهجره، ۱۳۶۴.
۲۵. قرشی، سیدعلی اکبر، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۸.
۲۶. قرطبی، محمدبن احمد، الجامع لاحکام القرآن، چ ۱، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۶۴.
۲۷. کلینی، محمدبن یعقوب، اصول الکافی، چ ۲، تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲.
۲۸. متقی الهندی، علاءالدین علی، کنز العمال. بیروت: مؤسسة الرساله، ۱۴۰۹.

۲۹. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳.
۳۰. محمدی ری‌شهری، محمد، میزان الحکمه، قم: مؤسسه فرهنگی دارالحديث، ۱۴۱۶.
۳۱. مراغی، احمد، تفسیر مراغی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
۳۲. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
۳۳. مکارم‌شیرازی، ناصر و جمعی از همکاران، تفسیر نمونه، چ ۱، تهران: انتشارات دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴.
۳۴. نراقی، احمدبن محمد مهدی. معراج السعاده، قم: هجرت، ۱۳۷۸.
۳۵. نراقی، محمد مهدی. جامع السعادات، به کوشش کلانتر، بیروت: اعلمی، ۱۴۰۸.
۳۶. نمازی شاهرودی، علی، مستدرک سفینه البحار، قم: دفتر نشر اسلامی، ۱۳۷۷.